

# بولتن کارگری

## گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

شماره 14، 24 ژانویه 2014

اعلامیه



### برای مقابله با بازداشت و اخراج، برای تحقق ایمنی کار: تشکل و همبستگی گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بازداشت 6 تن از کارگران پلی اکریل اصفهان و مرگ دلخراش دو کارگر زن و زخمی شدن شمار دیگری از کارگران در آتش سوزی روز یکشنبه در خیابان جمهوری تهران، تنها دو رویداد از انبوه رویدادهای کارگری در روزهای گذشته در کشور ما بوده اند. اما این دو رویداد به نحوی نمونه وار وضعیت اختناق زده و دردناکی را که بر محیط های کارگری میهنمان حاکم است، ترسیم می کنند.

بازداشت و اخراج و تهدید کارگران حق طلب، بویژه سخنگویان و نمایندگان کارگران و تشکل های مستقل کارگری، پدیده جدیدی نیست. در گذشته همواره شاهد بازداشت، شکنجه و محکوم کردن کارگران حق طلب به زندان و دیگر محرومیت ها بوده ایم. هنوز هم عده ای از فعالین سندیکایی به دلیل حق طلبی و اعتراض به پایمال حقوق کارگر و مبادرت به سازماندهی سندیکا یا اعتصاب و حتی بخاطر اعتراض به عدم پرداخت به موقع حقوق، تحت پیگرد ماموران امنیتی قرار گرفته و بازداشت شده اند. افرادی مانند رضا شهابی که به شدت بیمار و با خطر فلج شدن مواجه اند، همچنان بدون برخورداری از حداقل امکانات درمانی در زندان به سر می برند.

با روی کار آمدن دولت جدید و وعده هایی که دولت "تدبیر و امید" قبل و بعد از انتخابات به مردم داده بود، انتظار می رفت که وضع پیشگفته دیگر به سابق تعلق یابد و حداقل شاهد گشایشی در آن باشیم. اما نه تنها چنین نشده و فعالین سندیکایی در زندان باقی مانده اند، بلکه عده دیگری نیز بازداشت و زندانی شده اند. در هفته های اخیر ده ها نفر از نمایندگان کارگران در شهرهای مختلف به دلیل پیگیری حقوق اولیه کارگری بازداشت، اخراج یا تهدید به اخراج شده اند. پیگرد کارگران نسبت به قبل از انتخابات حتی فزونی نیز یافته است.

کارگران نیز در این میان به رغم تهدیدات مکرر مدیران و نهادهای امنیتی، با توسل به اعتصاب نسبت به بازداشت، تهدید، اخراج و جلوگیری از ورود نمایندگانشان به کارخانه، به حمایت از آنها برخاسته اند و خواهان آزادی نمایندگان زندانی و بازگشت آنان به کار می شوند. کارگران پلی اکریل که یک بار موفق شده اند از طریق تجمع و اعتصاب، نمایندگانشان را از زندان آزاد کنند، در اعتراض به بازداشت مجدد 6 نفر از آنها در 2 بهمن، در محل کارخانه اجتماع کردند. بازداشت شدگان که مسعود فتاحی، سیروس پیام منی، احمد صابری، عباس حقیقی، جواد لطفی و صفایی نام دارند، روز گذشته توسط پلیس امنیت شهرستان مبارکه اصفهان احضار و به دادستانی منتقل شدند. بنا بر گزارش خبرگزاری ایلنا، 600 کارگر در این تجمع اعتراضی شرکت کرده اند.

اعتصابات و اعتراضات کارگری بدنبال انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن "دولت تدبیر و امید" به خاطر وعده هایی که روحانی و وزیر کارش به کارگران داده بودند، برای مدت کوتاهی دچار وقفه نسبی شده بودند؛ اما در ماه های اخیر شتاب و وسعت بی سابقه ای پیدا کرده و خصلت رادیکالتری یافته و از کامیابی هایی نیز برخوردار شده اند. این واقعیت با ناامیدی کارگران از انجام وعده های دولت روحانی، تشدید فشار کارفرمایان به کارگران، افزایش اخراج ها، عدم افزایش دستمزد، تداوم و افزایش تعویق پرداخت دستمزدها، ادامه روند کشته و مجروح شدن کارگران در اثر ناامنی محل های کار و بازداشت نمایندگان و سخنگویان کارگران اعتصابی و حمایت یک جانبه دولت از کارفرمایان، و در یک کلام چرخیدن در تماماً بر همان پاشنه قبلی، قابل توضیح است.

شمار قربانیان حوادث کار که در هفته گذشته 2 کارگر زن نان آور خانواده در تهران را به شکلی فجیع به کام مرگ کشاند و شمار دیگری را مجروح کرد همچنان رو به فزونی است. طبقاً ناامنی و غیربهداشتی بودن محیط های کار، عدم اجرای

قوانین کار و نظارت دولت و اتحادیه های کارگری، سودجویی بی حد و حصر کارفرمایان، حذف هزینه آموزش و وسایل ایمنی نتیجه ای بهتر به بار نخواهند آورد. فاجعه دهشتناک خیابان جمهوری تهران نیز، همچنان که فجایع پیشین باعث کند شدن شتاب فزاینده قربانیان حوادث کار نشدند، تغییری در این روند بوجود نخواهد آورد.

یکی از دلایل عمده این فاجعه سرکوب و ممنوع کردن سندیکاها، صنوف و مشخصاً قطع نظارت سندیکای خیاط بر رعایت نکات ایمنی در کارگاه های خیاطی است. از زمره اقدامات سندیکاها تشکیل کمیته های مختلف، از جمله کمیته ایمنی و بهداشت کار، است و وظیفه کمیته ایمنی دست زدن به اقدامات همه جانبه در امور مربوط به ایمنی و بهداشت محیط کار. هیچ نهاد دیگری چون سندیکا قادر به کاهش ریشه ای حوادث کار نیست و واقعیت امروز محیطهای کار در ایران هم جز سرکوب و ممانعت از فعالیت سندیکاها نیست. تحت چنین شرایطی هر دم فاجعه دیگری در راه است.

در جامعه ای که حقوق شهروندی کارگران توسط اقلیت کوچک حاکم پایمال و سرکوب می شود، و آنان از هر سو در معرض تهدید، فشار، فقر و استثمار، و فاقد امنیت شغلی، اقتصادی، اجتماعی و جانی اند، راهی سهل تر از تشکل و همبستگی برای رهائی وجود ندارد. انتخاب نمایندگان جهت پیگیری مطالبات مقطعی و حمایت از آنها در صورت بازداشت و اخراج، می تواند سرآغاز خوبی باشد جهت بنیاد نهادن تشکلهای کارگری مستقل پایدار و ساختارمند، و اشاعه آنها به دیگر محیطهای کارگری.

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران  
24 ژانویه 2014

## از تجارب دیگران

### جنبش کارگری و نقش آن در مرحله گذار از دیکتاتوری

بخش سوم

نیکلاس سارتوریوس و البرتوسابیو

نتایج مثبت فعالیت کمیته های کارگری، از جمله افزایش دستمزد، آنان را به ورود جدیتر و گسترده تر به عرصه فعالیتهای سندیکائی سوق داد؛ بی آن که به سیستم دولتی بپیوندند یا در آن ادغام شوند. بعدها هم از همین دینامیزم، یعنی ورود به امور سندیکائی بدون پیوستن به سیستم رسمی، برای در هم شکستن سیستم رسمی دولتی از درون استفاده شد.

از سال 1964 به بعد "کمیته کارگری" دیگر آن جمع موقتی که به ناگهان در اینجا و آنجا شکل می گرفت و وظیفه محدودی را پیش می برد، نبود؛ بلکه یک سازمان مستقل و پایدار بود و از جانب گروه های مسیحی و حزب کمونیست اسپانیا هم حمایت می شد. شرکت کمیته های کارگری در انتخابات سندیکائی سال 1966 نتیجه بسیار مثبتی به بار آورد و به همین خاطر مورد غضب دستگاه سرکوب و خفقان، به خصوص "بریگاد سیاسی - اجتماعی"<sup>1</sup> قرار گرفت.

رهبران کمیته های کارگری دیگر چهره های کاملاً شناخته شده ای بودند و در مقایسه با رهبران "اتحادیه سراسری کارگران اسپانیا" و "مرکز ملی زحمتکشان اسپانیا"، که در خارج کشور بسر می بردند، با مشکلات روزمره کارگران و مطالبات آنان، مثل افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، ایمنی کار و منع کار در شرایط ناایمن آشنائی کامل داشتند.



کارگران در حال پائین کشیدن آخرین مجسمه فرانکو در اسپانیا، 23 سال پس از مرگ او

<sup>1</sup> "بریگاد سیاسی- اجتماعی" نام سازمانی از دستگاه عریض و طویل امنیتی زمان فرانکو در اسپانیا بود؛ قابل مقایسه با سازمانهای اطلاعات و امنیت در دیگر رژیمهای دیکتاتوری. مأموران این سازمان اونیفورم به تن نمی کردند.

نتایج موفقیت آمیز کار کمیته های کارگری در تنظیم و هماهنگی کارگران در مناطق مختلف کشور، رژیم دیکتاتوری را مجبور به مانور در برابر آنها کرد؛ مانوری که با ریسک از دست دادن کنترل بخشهای حساسی چون "اتحادیه تکنیسین ها و زحمتکشان" همراه بود. سقف تحمل دولتی کوتاه شد و کمی بعد فروریخت. فشارهای دولتی و دستگیری رهبران و اعضای کمیته های کارگری شدت گرفتند. روز 16 فوریه سال 1967 دادگاه عالی اسپانیا کمیته های کارگری را به عنوان سازمانهای اخلاکگر و وابسته به حزب کمونیست غیرقانونی اعلام کرد.

کمیته های کارگری توانستند با استفاده از رشد اقتصادی که تا شهرهایی چون هولدا، والادولید، ساراگوسا و ویگو کشیده شده بود، برای بسط شبکه های خود استفاده کنند. حضور بسیار قدرتمند کمیته ها در مادرید و اطراف آن موجب تأثیر و نفوذ قابل توجه آنها در سطح ملی بود. این کمیته ها، مدتها پیش از مرگ فرانکو، از چنان نفوذ و توفیقی در شرکتهای بزرگ و کوچک برخوردار شده بودند که می توانستند مدیران آنها را مجبور به مذاکره با کمیته ها کنند. البته این مدیران بازی معامله با نمایندگان رسمی کارگران، یعنی سندیکاهای دولتی را هم، که هدف مقدمشان نه تحقق خواسته های کارگران، بلکه حفظ و تقویت اقتدار سیاسی دیکتاتوری بود، اجرا می کردند.

گزارشی از رئیس پلیس بارسلونا در سال 1974، یعنی در اوج اقتدار فرانکو، مشخصاً اعلام می کند که کارگران مخالف نهادهای کارگری دولتی و وابستگی سیاسی آنهاست. همین زحمتکشان توانستند با ارائه پیشنهاد و پیگیری مطالباتشان به برخی از آنها مثل حق تجمع و اعتصاب، و کاهش ساعات کار دست یابند.

فعالیت کمیته های کارگری دشواریهای خود را نیز داشت. در فوریه سال 1969، برای مقابله با درگیریهای میان این کمیته ها و مدیریت شرکتهای، خاصه در شرکتهای بزرگی که کمیته های کارگری در آنها از موقعیت محکمی برخوردار بودند، در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام شد. این وضع فوق العاده تا 25 مارس، یعنی درست قبل از ورود توریستهای خارجی به کشور ادامه داشت و در این روز برای آن که موجب وحشت توریستها نشود، لغو شد.

## 📖 اخبار خارجی

### 502 فعال سندیکائی ترکیه در دادگاه

فشار دولت ترکیه به اتحادیه های کارگری و دیگر نهادهای معترض ابعاد تازه ای یافته است. روز دوشنبه گذشته 502 تن از فعالان سندیکائی، مورد بازپرسی مقدماتی قرار گرفتند. رئیس و دبیرکل کنفدراسیون اتحادیه های بخش دولتی ترکیه (KESK) و بسیاری از اعضای آن نیز از زمره متهمان بودند.



در تظاهرات مارس 2012 در ترکیه هزاران نفر از کارمندان دولتی حضور داشتند و به طرح قانون اتحادیه های کارگری بخش دولتی

اتهامات متهمان عبارتند از: وارد آوردن خسارت به اموال عمومی و توسل به خشونت در جریان تظاهراتی در روزهای 28 و 29 مارس سال 2012 در آنکارا. این حرکت، که هزاران کارمند دولت در آن شرکت کردند، در اعتراض به طرح قانونی شماره 4688، قانون اتحادیه های کارگری بخش دولتی، و طرح متمم قانون آموزش و پرورش سازمان داده شده بود. نگرانی اتحادیه های کارگری در این باره بسیار است و از جمله متوجه ادامه محدودیتها برای اتحادیه های کارگری در بخش دولتی و نیز رفرم در نظام آموزشی است. اتحادیه های مزکور معتقدند که این رفرم به نابرابری عمیقتر به زیان دانش آموزان دختر و به کودکان کار بیشتر منجر خواهد شد.

پلیس ترکیه، چنان که مرسوم است، با خشونت به تظاهرات مذکور خاتمه داد. در اثر حمله پلیس به تظاهرکنندگان دو تن از آنان به شدت زخمی شدند. در آن زمان بابت خسارات ناشی از خشونت پلیس شکایتی علیه فرماندهان پلیس اقامه شد، اما هرگز پرونده ای جنائی علیه آنان به جریان نیافتاد. و طبعاً اکنون این تظاهرکنندگان اند که در جای متهم قرار گرفته اند.

علاوه بر بازپرسی گفته شده، بازپرسی مقدماتی دیگری از رهبران و اعضای KESK در روزهای 23 و 24 ژانویه در استانبول جریان داشت. اینان کسانی هستند که در جریان یورش سراسری پلیس در روز 19 فوریه 2013 دستگیر شده بودند. در این روز پلیس نه تنها به دفتر KESK در آنکارا یورش برد، بلکه منازل اعضای آن و عمارات دولتی محل کار آنان را هم مورد تفتیش قرار داد. جمعاً 150 تن دستگیر شدند که 47 تن از آنان تا کنون در زندان و در انتظار محاکمه به سر می برده اند. این پرونده بر اساس قانون رسوای "ضدتروستی" ترکیه تشکیل شده است؛ قانونی که تحت آن محکومیت متهمان به حبسهای طولانی بدون آن که هرگز مرتکب اقدام خشونت آمیزی شده باشند، ابداً منتفی نیست.

## اعتراضات کارگران پاکستان به خصوصی سازی شرکتهای دولتی

دیلی داون، پیشاور، 22 ژانویه 2014:



شورای هماهنگی کل کارمندان دولت (AGECC) تهدید کرده است که علیه طرح خصوصی سازی شرکتهای دولتی دست به سازماندهی یک حرکت اعتراضی در سراسر کشور خواهد زد.

کارمندان وزارتخانه های مختلف تصمیم گرفته اند که در روز 6 فوریه گرد هم آیند تا استراتژی مشترکی را در مخالفت با سیاست خصوصی سازی دولت تدوین کنند.

روز قبل محمد اسلام خان، رئیس AGECC و گوهر تاج، دبیرکل این شورا، از دولت خواستند که تمامی کمکهای تصادفی و حسب مورد را در حقوقهای پایه منظور کند و کار خصوصی سازی را متوقف کند.

آنها اعلام کرده اند که دولت به سیاستی ضد کارگری روی آورده است، سیاستی که به هر قیمت با آن مقابله خواهد شد. آنها همچنین تهدید کردند که اگر به این خواسته ها رسیدگی نشود، دست به یک "راهپیمائی بزرگ" به مقصد اسلام آباد خواهند زد.

اسلام خان در توضیح این تصمیم گفت: "حکومت فدرال با خصوصی کردن مؤسساتی چون شرکتهای هواپیمائی و راه آهن پاکستان، مرکز توسعه آب و برق (واپدا)، مرکز ملی داده پردازی و ثبت (نادرا) و شرکتهائی از این دست، در ایجاد اخلاص و آشوب در کشور می کوشد.

او افزود: "سیاست خصوصی سازی نان را از دهان فرزندان صدها کارگر بی بضاعت بریده است. پس ما هم دیگر آرام نخواهیم نشست".

اسلام خان در بخش دیگری از سخنانش گفت: "ما متحد شده ایم. ما روزمره کاری را در ادارات دولتی رد می کنیم و به هر قیمتی که باشد اجازه نخواهیم داد این گونه سیاست ها پیش برده شوند. او افزود که دولت تا حالا هم با مسائل متعددی روبرو بوده است و خصوصی سازی اگر متوقف نشود، می تواند به اختلالات جدی در کشور بیانجامد.

گوهر تاج نیز، با اشاره به وضع مؤسساتی که هم اکنون خصوصی شده اند، گفت که این سیاست به بیکاری، ناآرامی در میان کارگران و لطمات مالی به مردم انجامیده است.

او افزود که خصوصی سازی موجب افزایش بیکاری می شود، و تصریح کرد که شورای هماهنگی بیش از این تحمل قطع اندام سازمان های نامبرده را نخواهد کرد.

او همچنین گفت که شورای هماهنگی کل کارمندان دولت خواهان خدمات ساختارمند برای همه کسانی است که سالهای بسیاری را به طور قراردادی کار کرده اند.

"ما روز 6 فوریه در اعتراض به روند خصوصی سازی در پیشاور گرد هم می آئیم. تمام کارمندان دولت از سراسر این ایالت نیز در آن شرکت خواهند کرد.

رئیس جامعه آموزگاران زن، نزاکت، نیز در سخنانی گفت که دولت باید توجه خودش را به عوض خصوصی سازی مؤسسات ملی به کارائی وزارتخانه ها معطوف کند. او از مقامات خواست که از بخشش نشانه های هویت ملی به چشم آبیها زیر پوشش خصوصی سازی دست بردارند.



## اتحاد و اعتصاب کارگران ایران تایر نمادی از منزلت انسانی



کارگران اعتصابی ایران تایر اعلام کردند: "حاضریم به مدت چند ماه دستمزدهایمان را به تاخیر بپردازید و یا در همین مدت 10 درصد از حقوق ما را کسر کنید تا اخراجی در کارخانه صورت نگیرد".

اتحادیه آزاد کارگران ایران اعلام کرد: بدنبال تلاش مدیریت کارخانه ایران تایر برای اخراج 300 تن از کارگران روز مزدی، قراردادی و ابلاغ تلفنی به 80 تن از کارگران، موجی از همبستگی در میان کارگران این کارخانه شکل گرفت و یک هزار و 50 کارگر ایران تایر در اقدامی متحدانه در اعتراض به این اخراج سازی ها دست به اعتصاب زدند.

کارگران قسمت تولید این کارخانه همگی روزمزد یا قراردادی هستند و لیست 300 کارگر اخراجی شامل این دسته از نیروی کار است. با این حال کارگران رسمی کارخانه که اغلب در قسمتهای مهندسی، کارشناسی و اداری کارخانه مشغول بکارند و دیگر کارگرانی که در لیست اخراج قرار نگرفته اند در اقدامی پر شور دوشادوش همکاران اخراجی خود دست به اعتراض زده اند و در مقابل، مدیریت کارخانه که دلیل اخراج 300 کارگر را نداشتن امکان مالی برای تداوم کار این دسته از کارگران اعلام کرده است اظهار داشته اند "ما حاضریم یا بمدت چند ماه دستمزدهایمان را به تاخیر بپردازید و یا در همین مدت 10 درصد از حقوق ما را کسر کنید تا اخراجی در کارخانه صورت نگیرد". اما مدیر کارخانه در مقابل این پیشنهاد از سوی کارگران اعلام کرده است دستور اخراج از بالاست و در این زمینه کاری از دست من بر نمیآید. لازم به یاد آوری است عمده سهام کارخانه ایران تایر (جنرال تایر سابق) متعلق به بنیاد مستضعفان است و این بنیاد که به نام مستضعفان ثروت نجومی از دارائی جامعه را در دست دارد در حالی تصمیم به اخراج 300 کارگر گرفته است که این کارگران در آستانه ماههای پایانی سال قرار گرفته اند. بنا بر آخرین گزارشهای رسیده به اتحادیه آزاد کارگران ایران در پی گذشت دو روز از مقاومت متحدانه کارگران ایران تایر در اعتراض به اخراج 300 تن از همکارانشان، عصر امروز مدیریت کارخانه فردا را تعطیل اعلام کرد. کارگران ایران تایر نیز اعلام کرده اند در صورت عدم توجه به خواسته هایشان از روز شنبه همچنان به اعتصاب خود ادامه خواهند داد.

## تحصن کارگران پلی اکریل



۴۰۰ کارگر پلی اکریل اصفهان در مقابل مسجد کارخانه تجمع و بعد از راهپیمایی در محوطه کارخانه در برابر دفتر مدیرعامل تحصن کردند.

سیاست کوچک سازی کارخانه با وجود نامه فرمانداری شهرستان مبارکه مبنی بر توقف این روند در حال انجام است، یکی از نمایندگان کارگران با اعلام این خبر به ایلنا گفت: انتقال بخش «اکریلیک ۲» به شرکت «الیاف زاینده رود» که در مراحل پایانی خود قرار دارد و بر اساس سیاست کوچک سازی کارخانه پلی اکریل اصفهان انجام می‌شود، کارگران این کارخانه را به اعتراض فعال تر واداشت.

کارگران معترض بعد از تحصن در مقابل دفتر مدیر عامل به بخش اکریلیک ۲ رفته و تابلوهای الیاف زاینده روز را از سر در این بخش پایین آوردند و پس از وقفه‌ای کوتاه، بار دیگر در مقابل دفتر مدیر عامل کارخانه تحصن کردند که این تحصن همچنان ادامه دارد.

وی افزود: مدیر عامل به حراست کارخانه دستور داده است که بخش اکریلیک ۲ را پلمپ شود تا کارگران نتوانند برای کار وارد این بخش شوند.

### شش کارگر پلی اکریل اصفهان بازداشت موقت شدند

مسعود فتاحی، سیروس پیام منی، احمد صابری، عباس حقیقی، جواد لطفی و صفایی، که از سوی پلیس امنیت شهرستان مبارکه احضار شده بودند، روز چهارشنبه ۲ بهمن ماه به این نهاد نظارتی مراجعه کرده و از آنجا به دادستانی منتقل شدند.



یکی از نمایندگان کارگران که خواست نامش به دلیل مسایل امنیتی منتشر نشود به ایلنا گفت: بعد از رسیدگی به پرونده این افراد در دادستانی، «باغستانی» دادستان شهرستان مبارکه به آن‌ها گفته است که امشب را در کلانتری ۱۱ مبارکه و «تحت نظر» سپری خواهند کرد تا رسیدگی قانونی به پرونده‌شان از فردا آغاز شود.

لطفی، حقیقی و صابری پیش تر در تاریخ ۳۰ آبان ماه بازداشت شده بودند که پس از گذشت یک هفته آزاد شدند. بازداشت آنها با شروع دور دوم اعتراضات کارگران پلی اکریل اصفهان همزمان شده بود..

جواد لطفی، یکی از بازداشت‌شدگان در نامه ای خطاب به حسن روحانی رئیس جمهور از وی خواسته است تا صدای اعتراض کارگران پلی اکریل را بشنود و تاکید کرده که کارگران پس از گذشت حدود سه ماه از اعتراضات صنفی و خود جوش، هنوز تهدید می‌شوند.

انسجام کارگری شدت می‌گیرد:

اعتصاب برای حمایت از نماینده کارگران

۱۵۰ تن کارگران واحد تعمیرات و نگهداری پتروشیمی فجر (سه شنبه ۱ بهمن ماه) در اعتراض به تصمیم شرکت پیمانکاری «رامپکو» مبنی بر جلوگیری از ورود عباس رضایی نماینده کارگران این کارخانه دست از کار کشیدند.

یکی از کارگران پتروشیمی فجر در تشریح دلایل پیمانکار برای جلوگیری از ورود نماینده صنفی کارگران به کارخانه، به ایلنا گفت: علت اتخاذ چنین تصمیمی به صورت رسمی به کارگران اعلام نشده اما از منابع مختلف شنیده می‌شود که رضایی به دلیل مصاحبه با رسانه‌های رسمی کشور و اطلاع رسانی در خصوص شرایط نامناسب کارگران ممنوع الورد شده است.



Iranian Labour News Agency

پیشینه تهدید فعالان کارگری در ماه گذشته

ایلنا در تاریخ 25 دی‌ماه از با انتشار گزارشی از اعمال فشار به تعدادی از فعالان کارگری که در خصوص مسائل صنفی‌شان اطلاع‌رسانی کرده بودند؛ هشدار داده بود که برخورد با فعالان کارگری به قصد انصراف آنان از فعالیت صنفی طی یک ماه گذشته وارد فاز تازه‌ای شده است و این خطر وجود دارد که در صورت ادامه این برخوردها، روند اطلاع رسانی از جامعه کارگری بدلیل نبود تضمینی برای «آزادی پس از بیان» با اختلال مواجه شود. همچنین در تاریخ 26 دی‌ماه گزارش دیگری از تهدید 20 کارگر پلی‌اکریل به دلیل فعالیت‌های صنفی منتشر شده بود

فریبرز رئیس دانا:

## به شفای عاجل رضا شهابی برسید



نگرانی من، و هزاران نفر مانند من که از آنها اطلاع دارم، برای رضا شهابی بسیار جدی است. او سخت بیمار است.

بیماری او فشار مهره های گردن بر روی قسمت فوقانی نخاع او است. او یک بار تن به عمل جراحی داده؛ به لطف و یاری جراحان و کارکنان بیمارستان، نجات پیدا کرده است. اگر این همکاری نبود تهی دستی و بیماری دست به دست هم می دادند و این کارگر شریف و آگاه و عضو سندیکای شرکت واحد را از پای در می آوردند.

من شاهد بودم که او چگونه آرام آرام با تحمل رنج، دوره ی نقاهت را در زندان، بی برخورداری از خدمات پزشکی مورد نیاز، دراز کشیده در کف اتاق، تحمل می کرد. پس از مدتی بیماری او عود کرده است. پزشکان و جراح او به او دو توصیه ی اساسی کرده بود: کمی استراحت در فضای منزل تحت مراقبت ها و رسیدگی های ویژه ی پزشکی و پرستاری و دیگری اینکه چون ممکن است نیاز به جراحی دیگری داشته باشد، برای این کار آماده باشد. او مدتهاست با درد شدید ناحیه گردن

و سرگیجه و عوارض و رنج آن روبرو است و انتظار جراحی یا استراحت مطلق برای مداوا را می کشد. وزنش کاهش یافته است، از حیث خلقی، به زعم روحیه ی مقاومت که در او سراغ دارم، به هم ریخته است و وضع عمومی جسمانی اش روز به روز بدتر می شود.

پرونده های پزشکی و گواهی پزشکان به کنار، اما نتایج سلسله معاینه ها و عکس برداری ها و سایر معاینات پیشرفته تر که در اختیار توانگران است، اگر به عنوان حق ابتدایی رضا هم در نظر گرفته شود، می تواند مسئولان زندان را متوجه وضع وخیم او بکند. او اکنون موجب نگرانی و ناراحتی گسترده ای در میان کارگرانی که با چنین اوضاعی آشنا هستند شده است.

افکار عمومی حق دارد بخواهد که به وضع ویژه ی وخامت بار یک نفر کارگر آزادیخواه زندانی رسیدگی شود. مسئولان زندان و قضایی تهران مجوزهای قانونی برای اعزام او به بیمارستان یا به منزل برای مرخصی و استراحت را دارند؛ با این وصف او هنوز در زندان عذاب می کشد.

درخواست من می تواند نماینده ی درخواست ده ها هزار نفر از کارگران و روشنفکران این سرزمین و خارج از کشور برای اقدام فوری برای رضا شهابی باشد، ضمن آنکه من نه نمایندگی ای گرفته ام و نه بطور رسمی بر در سازمانهای رسمی و مسئول روانه شده ام. نامه ی من همزمان برای آگاهی دوستان رضا و مردم نگران برای او و مسئولانی است که می توانند روحیه ی تنبیه خواهی را فدای خواست انسانی کنند، و آن هم برای کسی که باید در جامعه به جای مجازات مورد تشویق قرار گیرد زیرا از حقوق کارگران دفاع کرده است. درخواست من این نیست که فرصت بدهید تا دوستان و مردم آزادیخواه و عدالت جو و آگاه، پشتیبانی خود را از او اعلام کنند: روزی زمان این کار فرا می رسد؛ درخواست من این است که رضا شهابی را به بیمارستان یا برای مرخصی استعلاجی به منزلش بفرستید، پیش از آنکه واقعاً دیر شود.

## نکته های خبری

ناصر چمنی عضو هیات مدیره کانون عالی انجمن های صنفی کارگران ایران گفت: شوراها ی اسلامی کار در صورتی که مدعی هستند «ماشین امضای مصوبه مزدی دولت نیستند»، باید با خودداری از امضای مزد غیرقانونی و ترک شورای نمایشی تعیین مزد، به رویه نادرست سالهای گذشته خاتمه دهند.

اسماعیل عبدی دبیر کل کانون صنفی معلمان به ایلنا گفت: اضافه تدریس بسیاری از معلمان در اردیبهشت ماه و ۴ ماهی که از ابتدای سال تحصیلی جدید می گذرد (ماه های مهر، آبان، آذر و دی)، پرداخت نشده که این مسئله به نارضایتی جدی در میان آنان دامن زده است.

کارگران کارخانه فرآوری سولفات سدیم «صفائیه گلشن» شش ماه حقوق و دستمزد دریافت نکرده اند. یکی از کارگران این واحد تولیدی در خراسان جنوبی با اعلام این خبر به ایلنا گفت: علاوه بر تأخیر ۶ ماهه در پرداخت حقوق، ۳۵ نفر از کارگران «صفائیه گلشن» طی دو سال گذشته بیکار شده اند.

## مهمترین عوامل استرس ایرانیان

نتایج نظرسنجی مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا) نشان می‌دهد که «تورم»، «گرانی» و «هزینه‌های زندگی» از اصلی‌ترین عوامل ایجاد فشار روانی بر مردم به شمار می‌روند. این مرکز در این نظرسنجی جدید به بررسی «عوامل موثر بر ایجاد فشار روانی بر مردم ایران» پرداخت و طی آن تعدادی از مسائل موثر در ایجاد فشار روانی در 6 حوزه مسائل زیست محیطی، مشکلات اقتصادی، مسائل مربوط به امنیت در جامعه، دغدغه‌های شخصی و خانوادگی، محیط کار و شغل، معضلات و نابسامانی‌های اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت که در انتها، رتبه‌بندی عوامل موثر بر ایجاد فشار روانی به شرح زیر است: تورم، گرانی و هزینه‌های زندگی با کسب میانگین 4.36 از پنج، مهم‌ترین منبع استرس هموطنان ایرانی است. «گرانی مسکن و اجاره خانه» با میانگین 4.06 از 5 به عنوان دومین عامل ایجاد فشار روانی بر مردم مشخص شده. میانگین این عامل در تهران برابر با 4.41 و در سایر نقاط کشور 3.95 بوده است. «نگرانی در مورد پیدا کردن شغل مناسب برای خود فرد یا یکی از اعضای خانواده» با کسب رتبه 3.96 از پنج، عامل سوم موثر بر ایجاد فشار روانی بر شهروندان ایرانی از نظر مردم اعلام شده است. مسائل و مشکلات مربوط به ازدواج فرد یا یکی از اعضای خانواده، مشکلات اداری نظیر کاغذبازی، پارتی‌بازی، به تاخیر انداختن کار اداری و رسیدگی نکردن، مقروض بودن و بدهی داشتن، بیماری فرد یا یکی از اعضای خانواده و ناامیدی نسبت به آینده به ترتیب در رده‌های بعدی عوامل ایجاد فشار روانی بر شهروندان هستند.

## گفت‌وگو

### گفت‌وگوی «شرق» با نجات‌یافته

### سه شب است نخوابیده‌ام



صدرا محقق: در عکس‌ها و فیلم‌های منتشر شده از ماجرای آتش‌سوزی روز یکشنبه در خیابان جمهوری تهران، تصویر دوزن و یک‌مرد دیده می‌شود. آن دو زن یکی نسرین فروتنی بود و دیگری آذر حق‌نظری که هر دو از بالای ساختمان در حال آتش، سقوط کرده و از دنیا رفتند. مرد جوانی که در آن عکس‌ها دیده می‌شد با تی‌شرتی راه‌راه به رنگ‌های قرمز و سیاه، در حال فریاد و درخواست کمک بود. نامش حسین جعفری است و از حادثه جان سالم به در برد. او خوش‌شانس بود. نردبان آتش‌نشانی کمی بعد از سقوط آن دوزن به پنجره محل ایستادنش رسید و جعفری توانست از زبانه‌های بی‌رحم آتش و احتمال سقوط از ساختمان، فرار کند. خودش اما می‌گوید اگر یک دقیقه دیگر نردبان نمی‌رسید قصد داشت خودش را از ساختمان پرت کند. حسین جعفری حالا سه روز است با کابوس سقوط دو همکارش شب و روز را می‌گذراند. در این گفت‌وگو از او درباره شرح ماجرای آتش‌سوزی آن یکشنبه تلخ پرسیده‌ام.

شما آتش‌سوزی روز یکشنبه و مرگ همکارانتان، خانم‌ها حق‌نظری و فروتنی را از نزدیک دیدید، ماجرای آن روز چه بود؟

من 15 دقیقه آنجا داد می‌زدم که نردبان بفرستید، اما نردبان را بالا ندادند، تشک پایین نیانداختند تا کسی زنده بماند. من آخرین لحظه، یک دقیقه مانده بود که خود را به پایین پرت کنم، یعنی اگر یک دقیقه دیرتر نردبان دوم که از سرپیچ، پیچید را نمی‌دیدم من هم داشتم خودم را پرت می‌کردم پایین. لحظه آخرم بود، نمی‌خواستم بسوزم. آنها هم واقعیتش به‌خاطر این که



زنده نسوزند از پنجره بیرون آمدند و بعد افتادند و مردند. شما هم باشید همین کار را می‌کنید، زنده سوختن بهتر است یا در یک دقیقه مردن؟

شما که از نزدیک ماجرا را شاهد بودید، اول خانم فروتنی سقوط کرد یا خانم حق‌نظری؟  
اول خانم فروتنی، بعد خانم حق‌نظری، خانم حق‌نظری بنده خدا هم، اول پنج دقیقه آنجا آویزان شد، که توی فیلم‌ها هم هست، فشار آب گرفته شده بود روی من و او، یک لحظه حتی سرم را کردم داخل اما از دود داشتم خفه می‌شدم آدم بیرون دوباره نمی‌شد تو ماند، آنقدر دود بود که نمی‌شد نفس بکشیم. بعد دوباره سرم را آوردم بیرون.

آن دقایقی که این دو مرحوم از پنجره آویزان بودند، چه می‌گفتند، به شما چیزی گفتند؟  
فقط «کمک»، فقط «کمک»، داد می‌زدند تو را خدا کمک کنی تو را خدا کمک کنی، آنقدر داد زدند که دیگه خسته شدند و هیچ کمکی نرسید.

اینکه آتش‌نشانی آب می‌پاشید سمت شما...  
بله فقط آب می‌پاشید، شما بباید آنجا را نگاه کنید، آتش به اندازه‌ای بود که آلومینیوم را ذوب می‌کرد، انسان آنجا زنده می‌ماند؟

بله حرارت آتش خیلی زیاد بود.  
شما بباید نگاه کنید آن بالا را، پایین پنجره بغلی آلومینیوم ذوب شده و ریخته پایین، در چنین حرارتی آیا من نمی‌سوختم؟  
آیا شما خودتان در آن حادثه دچار سوختگی شدید؟  
من دچار سوختگی نشدم، فقط لحظه آخری که داشتم خودم را پرت می‌کردم و نردبان رسید، فرصت نکردم از روی نردبان بیایم، زیر نردبان را گرفتم و آدمم پایین.

غیر از شما و این دو مرحوم چند نفر دیگر در آن روز در کارگاه بودند؟  
هفت نفر بودیم.

چند زن و چند مرد؟  
این دو مرحوم، به علاوه سه خانم دیگر هم بودند، یکی از همکارانمان هم آن روز نیامده بود سر کار.

غیر از شما چند مرد دیگر در کارگاه بودند؟  
من بودم و پسر صاحب کارگاه و خود صاحب کارگاه، یک همکار دیگر هم داشتیم که او هم آن روز نیامده بود.  
آنها کجا بودند، چون توی فیلم‌ها و عکس‌ها ما فقط شما را می‌دیدیم، آنها کجا ایستاده بودند که دیده نمی‌شدند؟  
سمت دیگر یکی، دو تا پنجره است، آنها از پنجره‌های دیگر آویزان شده بودند، رفته بودند روی پنجره نصف پاهایشان بیرون بود نصفشان داخل بود. آنجا آویزان شده بودند داشتند نفس می‌کشیدند. من و خانم اسدی اینجا بودیم چهار نفرمان اینجا بودیم، ما اصلاً همدیگر را نمی‌دیدیم.

آتش‌سوزی چطور شروع شد و شما چطوری متوجه آتش شدید؟  
ما نفهمیدیم اصلاً، نشستیم بودیم داشتیم کارمان را می‌کردیم، یک لحظه متوجه شدیم بوی سوختگی می‌آید برگشتم گفتم بوی سوختگی می‌آید. خدایا! ما خانم فروتنی هم برگشت گفت آره از یه جا داره بوی سوختگی می‌آید. پسر صاحب‌کارمان تا رفت آن اتاق فهمید و گفت آره آتش است. وقتی برگشت موها و ابروهایش سوخته بود، من گفتم تا در بریم می‌سوزیم. آن یکی اتاق کلا آتش گرفته بود. برش‌ها و پارچه‌ها همه‌شان آتش گرفته بودند. از پنجره آتش می‌زد بیرون. آتش از انبار شروع شد بغل در ورودی، پشت دستشویی، من نرفتم آن سمت. جای نفس کشیدن نبود و بلافاصله زنگ زدیم آتش‌نشانی و بعد آمدیم سمت پنجره که نفس بکشیم. بیشتر از دود دقیقه طول نکشید، اگر می‌ماندیم آنجا، جز غاله می‌شدیم.  
آیا آتش از داخل کارگاه شما شروع شد یا از بیرون نفوذ کرد؛ بعضی‌ها می‌گفتند آتش از کارگاه بغلی شما شروع شده؟  
من نمی‌دانم، من ندیدم و نمی‌توانم بگویم، چون آنجایی که من بودم نمی‌توانستم ببینم. از آن دری که من بودم چیزی ندیدم. پسر صاحب‌کار که رفت و برگشت، گفت آتش است. ما فقط «در» را قفل کردیم و زنگ زدیم آتش‌نشانی، آتش‌نشانی هم آمد و فقط آب می‌پاشید.

چه وسایلی آنجا بود که باعث شد آتش اینقدر زبانه بکشد و گسترده شود؟  
تولیدی پارچه بود. ما بالای دو، سه هزارتا کار آنجا داشتیم، پارچه داشتیم، برش خورده داشتیم، حاجی دفترش را کاملاً از تخته درست کرده بود همه‌شون سوختن.

کارگاه، کپسول اطفای حریق داشت؟  
بله دو تا داشتیم.

تلاش نکردید آتش را خاموش کنید؟  
اصلاً نمی‌شد برویم سمتش، پسر صاحب‌کارمان یکی‌اش را برداشت، رفت سمت آتش که آتش داشت می‌سوزاندش، الان یک‌پایش هم سوخته است.

یعنی آتش آنقدر زیاد بود که نمی‌توانستید کاری کنید؟  
فرصت نکرديم که کپسول آتش‌نشانی را برداريم.

گفتيد وقتی آتش شروع شد بلافاصله به آتش‌نشانی زنگ زديد، چقدر طول کشيد تا آتش‌نشانی رسيد؟  
آتش‌نشانی زود رسيد، ولی نردبان‌هايشان دير رسيد. اگر نردبان‌ها زود می‌رسيد آن بنده‌خداها نمی‌مردند. جفتشان زنده می‌ماندند. چون نردبان‌ها دير آمد به‌خاطر آن ما خیلی داد زديم، من خودم آنقدر داد زدم که تو را به خدا نردبان بفرستيد، هيچ راهی نداريم، راه خروجی که نداشتيم آتش همه‌جا را گرفته بود و می‌آمد سمت ما.

غير از اين دوتا خانم که از دنيا رفتند و شما که خوشبختانه اتفاقی برایتان نيفتاد بقيه چه آسیب‌هایی ديدند؟  
يکی از خانم‌ها پاهایش سوخته، یکی از خانم‌ها بنده‌خدا الان پاهایش تکان نمی‌خورد که از ترس و استرس زياد است. من خودم هم سه‌شب است نمی‌توانم بخوابم. تا می‌آيم بخوابم صحنه که می‌آيد جلوی چشمم خوابم نمی‌برد. صحنه‌ای که می‌بينيد صحنه سقوط آن دوتا خانم است؟  
بله صحنه جفتشان است.

شما لحظه افتادن هر دونفرشان را از نزديک ديديد درست‌ه؟  
بله.

خانم فروتنی سمت راستان بود يا چپ؟

سمت راستم خانم فروتنی بود و سمت چپ هم خانم نظری.  
خانم فروتنی خیلی سريع سقوط کرد؟  
بله سريع بود.

خانم حق‌نظری خودش را خیلی نگه داشت؟

بله خیلی آویزان بود، از پنجره آویزان شده بود، آتش‌نشانی هم آب را گرفته بود روی او و من، که من هم خيس شده بودم.

شما به آنها نگفتيد که بياييد داخل و بيرون نرويد؟

شرایط طوری بود که نمی‌شد، فقط از جلو می‌توانستيم همديگر را ببينيم، از بيرون بايد نگاه می‌کرديم، از تو نمی‌توانستيم چیزی ببينيم، آن لحظه هم هرکس به اين فکر می‌کند که خودش را نجات دهد، هيچ‌کس به ذهنش نمی‌رسد که چه‌کار کند و چه حرکتی انجام دهد. هيچ راهی نداشتيم، به اين فکر می‌کرديم که بايد جان خودمان را نجات دهيم.

## گزارش

زنان فروشنده در متروی تهران

رادیو زمانه

بيتا محمدی



مبارزه برای رسیدن به حقوق انسانی  
متعارف در جامعه بین‌الملل یا برابری  
حقوق اجتماعی و قانونی بین زنان و  
مردان، پیش از رسیدن جامعه زنان ایران  
به حدافلی از استقلال مالی و کسب  
جایگاه حائز اهمیت در سیستم تولید و  
اقتصاد جامعه ایران چگونه امکان‌پذیر  
است؟ فعالان حقوق زنان در تلاش برای  
رسیدن به برابری حقوقی، تا چه حد به  
مشکلات زنان تهديدست جامعه توجه  
دارند که بخش بزرگی از جامعه ایران را  
تشکیل می‌دهند؟ آیا صدای آنها شنیده  
می‌شود و افکار عمومی نسبت به  
مشکلات آنها آنطور که باید حساس  
هست؟

برای پرداختن به این سنوالات بد نیست نخست روایت مشکلات شماری از این زنان و دغدغه‌های آنها را بشنویم که کم و بیش متفاوت از دغدغه زنان روشنفکر و طبقه متوسط ایران است.

## در دل مار آهنی

ساعت نزدیک سه ظهر است. چهره‌های خواب‌آلود و کرخ به هم خیره شده‌اند. سن او زیاد نیست. شاید چند سال از من بزرگتر باشد. وقتی شروع به حرف زدن می‌کند، واگن را سکوت فرا می‌گیرد و همه مسافران به سمت منبع صدا سر می‌چرخانند. صدای این زن فوق‌العاده است. مثل بقیه فروشنده‌های داخل واگن‌های مترو، یکسری جملات را تکرار می‌کند: «خانوما رژهای خوش‌رنگ دارم. جنس‌شون عالی‌ه. هرکی خریده مشتری شده. کسی نمی‌خواد ببینه؟»

پیشتر هم او را در مترو دیده‌ام. او را صدا می‌کنم. خوشحال از اینکه مشتری پیدا کرده است جلو می‌آید و می‌پرسد: «چه رنگی بدم بهتون؟»

خانم شما صداتون خیلی قشنگه چرا از این استعداد استفاده نمی‌کنید؟  
- مثلاً چه کاری؟

چرا نمی‌روید رادیو؟

زن فروشنده می‌خندد و می‌گوید: «ای بابا خانوم دلت خوشه. پولی نمی‌دن. خیلی بدن برجی ۲۰۰ هزار تومن».

جدی؟ تا الان فکر می‌کردم که درآمد رادیو خیلی خوبه.  
- همش رابطه و پارتی بازی‌ه. پول اصلی به کسی می‌رسه که قراردادها رو می‌گیره. به کسی که تازه وارد کار شده فقط پول خرد می‌رسه. چیزی دستتو نمی‌گیره.

دوبله چطور؟ اون که باید درآمدش خوب باشه.

- آره، ولی هم هزینه کلاس‌هاش بالاست و هم شوهرم خوشش نمیاد...

وسط گفت‌وگوی ما قطار به مقصد من می‌رسد و علی‌رغم میل باطنی باید پیاده شوم. خوشبختانه او نیز لوازم آرایشی را در کیفش پنهان می‌کند و از قطار پیدا می‌شود. با کاهش ارزش پول ملی و موج گرانی بر تعداد مسافران مترو افزوده شده است و مسافران مانند همیشه صبر نمی‌کنند تا اول کسانی که می‌خواهند از واگن پیاده شوند، حرکت کنند و بعد آنها سوار شوند. به محض باز شدن درهای قطار جمعیت منتظر در ایستگاه‌ها به داخل واگن‌ها هجوم می‌برند به همین خاطر با اینکه هر دو از یک در خارج شده‌ایم چند متر از هم فاصله می‌گیریم. چند قدم می‌دوم تا به او برسم و ادامه حرف‌هایش را بشنوم. می‌گوید: «باید زود برم خونه. بچه‌هام از مدرسه میان باید خونه باشم. کارم آسون نیست ولی خدا رو شکر. درآمد بد نیست. چند هفته پیش یکی از مامورهای مترو جلوم رو گرفت و گفت: خانوم شما جوونی، قد بلند و خوشگلی چرا این همه زحمت می‌کنی؟ وایسا کنار خیابون... می‌بینی تو رو به خدا... وقاحت تا این حد...»

از گیت خروجی مترو رد شدیم. او به سمت خروجی شرقی مترو می‌رود و من باید از دالان شمالی خارج شوم. با او دست می‌دهم و خداحافظی می‌کنم. با نزدیک شدن به سطح زمین صدای هیاهوی دنیای روی زمین بیشتر می‌شود اما صدای زن همچنان در گوشم زنگ می‌زند: «شما جوونی، قد بلند و خوشگلی چرا این همه زحمت می‌کنی؟ وایسا کنار خیابون...». جدا از مشکلات مالی یکی دیگر از مشکلات این زن در ایران این است که زیبا و خوش صدا است. برای بسیاری از دختران و زنان ایرانی همین، خودش یک دردرس است و میزان مزاحمت‌های خیابانی، محیط کار و محیط زندگی را برای آنها بیشتر می‌کند.

## اینجا میهمان پسر و عروسم هستم

آخرین قطار مترو مشغول جمع کردن مسافرانی است که ساعت ده شب تاره به سمت خانه خود روانه شده‌اند.

به جز من چند زن دیگر در واگن مخصوص زنان نشسته‌اند. زن‌های دستفروش خسته از کار طولانی وسایل‌شان را جمع کرده‌اند تا با آخرین قطار به خانه‌هایشان در جنوب شهر بازگردند. یکی از زن‌ها که لهجه کرمانشاهی دارد و روسری می‌فروشد سفره دلش را برآیم پهن می‌کند: «از بس این بارها رو روی دوشم گرفتم و از این قطار به اون قطار رفتم، شبها از دست درد خوابم نمی‌بره. کرمانشاه برای من پیرزن کار نیست. اینجا مهمون پسر و عروسم هستم. صبح‌ها زود می‌زنم بیرون. شب‌ها هم دیر می‌رم خونه‌شون. می‌گم



مزاحمشون نباشم. جوونن دیگه. اونجا اضافه‌ام».

زن دیگری که مریم صدایش می‌کنند و کنار پیرزن کرمانشاهی نشسته است تعریف می‌کند: «همه این سختی‌ها یه جا، بعضی از این مأمورای خیر ندیده هم یه جا. ماه پیش یکیشون منو دستگیر کرد و برد پیش رئیس‌اش. مرتیکه جلو چشم خودم جنس‌های منو بذل و بخشش کرد بین مأمورا. رژ لبارو برداشت واسه زنتش. الهی... خیر نبینه. ۲۰۰ هزار تومن جنس‌امرو برد».

## ما از بچگی کار می‌کنیم تا حالا...

ساعت شش عصر است. مثل همیشه در این ساعت در واگن‌های مترو جای سوزن انداختن نیست. بین همه زنان دستفروش که بعضی از آنها را روزهای گذشته نیز دیده‌ام، پیرزنی نحیف و کوچک اندام هست که لیف می‌بافد و در واگن‌های مخصوص زنان می‌فروشد.

لحظه‌ای او را می‌بینم که خسته شده و به میله کنار در واگن تکیه داده است. دستگاه تهویه این قطار که از سری اول قطارهای وارداتی ساخت چین است کار نمی‌کند و ازدحام و پچ‌پچ جمعیت به قدری است که تقریباً کسی صدای ضعیف پیرزن را نمی‌شنود. کنار او می‌روم و به او خسته نباشید می‌گویم. می‌خندد و می‌گوید: «دیگه عادت کردم دخترم. ما از بچگی مون داریم کار می‌کنیم. الانم که پیر شدیم همونجور. این لیف‌هارو می‌فروشم واسه دوا درمون دخترم. ام‌اس داره. دواش خیلی گرونه».

نزدیک گوشم آهسته حرف می‌زند تا کسی صدایش را نشنود و ادامه می‌دهد: «توی این مملکت خراب شده پیرزنی مثل من کار نکنه باید بره گدایی».

قطار در ایستگاه خمینی متوقف می‌شود و درهای واگن باز می‌شود. مسافران زیادی از قطار پیاده می‌شوند. قطارها در این ایستگاه مرکزی مدت بیشتری توقف می‌کنند. مامور جوانی با پا مانع بسته شدن در واگن می‌شود و رو به طرف زن فریاد می‌زند: «اوی خانوم. بیا اینجا ببینم. بیا پیاده شو.» زن مقاومت می‌کند و مامور مترو در عین ناباوری گوشه چادر زن را می‌گیرد و به سمت در می‌کشد. پیرزن زمین می‌خورد، اما کسی اعتراضی نمی‌کند.

به سمت مامور مترو رفتم و با او درگیر شدم تا شاید بتوانم چادر پیرزن را از دست او بیرون بکشم. به مامور مترو می‌گویم:

«این خانم جای مادر شماست. این چه برخوردیه؟»

- به شما چه خانم؟ سرت به کار خودت باشه. دخالت نکن.

این زن که دزدی نمی‌کنه. داره کار می‌کنه. زن نان آور خانواده باید چیکار کنه؟ بره تن فروشی؟

مرد بی اعتنا به من همچنان در حال کشیدن چادر پیرزن است. مامور مترو مرا به عقب هل می‌دهد و پیرزن را از واگن بیرون می‌کشد. زنان مسافر سر جای خود نشسته‌اند و فقط نگاه می‌کنند.

## دوم دبیرستانم، عصرها میام مترو

این یکی شانزده سال بیشتر ندارد. با لباس‌های رنگی و شاد وارد مترو می‌شود. کوله پشتی‌اش را باز می‌کند و در حالی که می‌خندد بلند می‌گوید: «خانومای عزیز گیره‌سرهای رنگی دارم. نمونه‌اش روی موهای خودم هم هست...»

معلوم است که گیره‌سرها را خودش درست کرده است. چند دختر جوان طرفدار گیره‌سرهای او می‌شوند و از او چندتایی می‌خرند. در ایستگاه هفت تیر دختر فروشنده از قطار پیاده می‌شود. من هم از قطار پیاده شدم تا با او هم صحبت شوم. سلام می‌دهم، اما پاسخ چندان گرمی نمی‌دهد. قدم‌هایش را سریع‌تر بر می‌دارد تا از من فاصله بگیرد. دنبال او می‌دوم و دوباره سؤال می‌کنم: «اینارو خودت درست می‌کنی؟ خیلی جالبین.» نگاهش نرم‌تر می‌شود، اما باز هم پاسخی نمی‌دهد. می‌پرسم:

«مدرسه می‌ری؟ باید اول یا دوم نظری باشی؟ چرا مدرسه نیستی؟»

- دوم دبیرستانم. عصرها میام مترو. یه مغازه‌ای هست تو خانه هنرمندان. گفته ازم کارامو می‌خره. می‌خوام برم اونجا. آفرین. چه دختر هنرمندی.

با خنده می‌گوید: «نه خانم. مجبورم. من و مامانم شیفتی تو مترو کار می‌کنیم. اون صبح‌ها سبزی خشک می‌فروشه. منم عصرها ازین گل سرها. عصرها مامانم باید از داداشم مراقبت کنه. کوچیکه.»

به خودم جرئت دادم تا از دختر فروشنده بپرسم که پدرش کجاست؟ جواب می‌دهد: «آگه شما می‌دونی. ما هم می‌دونیم». عجله دارد. از پاسخش پیداست که بیشتر نمی‌شود با او صحبت کرد.

مادرش با ما همسایه بود از درد مرد.

چشمان موربش خیس است. دست خواهر بزرگترش را چسبیده است و رها نمی‌کند. خواهر بزرگتر دستمال‌ها و مسواک‌ها را نا امیدانه در کیسه می‌گذارد و کنار من می‌نشیند. حرف زدن با بچه‌ها آسان‌تر است. از او می‌پرسم: «چند سالته خانم کوچولو؟»

- نه سال

پس خانمی هستی واسه خودت. مدرسه می‌ری یا نه؟

- نه. نمی‌دارن. ما کارت نداریم.

پدر و مادرت کجان؟

- پدرم برگشته افغانستان. مادرم تو ورامین کار می‌کنه.



می‌دونی چه کار می‌کنه؟  
- دستمال کاغذی درست می‌کنن.

اسم داداشت چیه؟

- داداشم نیس

پس کیه؟

- مادرش با ما همسایه بود از درد مرد. پیش ما زندگی می‌کنه.

قطار در ایستگاه متوقف می‌شود. دختر بچه بلند می‌شود و دست پسر را می‌گیرد تا از واگن پیاده شوند. برای پیدا کردن مشتری باید سوار قطار بعدی بشوند.

دخترم دانشگاه آزاد درس می‌خونه

پیرتر از سن اش به نظر می‌رسد. وزن اش زیاد است و به سختی خود را بین جمعیت واگن حرکت می‌دهد و لباس‌های زیر را به همه نشان می‌دهد: «سلام خانم‌ها. شورت‌ای نخی. همه مدلش رو داریم. رنگ‌بندی داره. کسی نخواست؟»

همه سرگرم کارهای خود هستند و به جز چند نفر کسی به او توجه نمی‌کند. صبر می‌کنم تا واگن خلوت‌تر شود. می‌روم جلو تا با او صحبت کنم.

سلام خانم جان. خسته نباشی.

- خسته که هستم دخترم. امروزم که چیزی نفروختم.

چند سال‌تونه مادر جان؟

- ۵۷ سال. کارم سخته. همش رو پا و ایسام. دخترم دانشگاه آزاد درس می‌خونه باید شهریه‌شو بدم. پول کرایه هم با منه. دخترتون شاغل نیست؟

- نه. کار پیدا نمی‌شه. دلم نمیاد مته من بیاد اینجا اسیر بشه. جوونه. خوشگله...

ببخشید شوهرتون چی؟

- ده سال پیش به رحمت خدا رفت

خونه‌تون کجاست؟

- طرف امام حسین. یه آلونک اجاره‌ای‌یه. با دخترم زندگی می‌کنیم.

وسایش را از زمین بر می‌دارد و می‌گوید: «من باید پیاده شم. شاید تو قطار بعدی مشتری باشه.»

خداحافظی می‌کند و از واگن پیاده می‌شود.

غذایی سرمایه می‌خواد

بوی غذای گرم در واگن پیچیده است. خوب که نگاه می‌کنم منشاء بو را پیدا می‌کنم. زنی میانسال و خوشرو

ساندویچ‌های فلافل می‌فروشد. از بویش پیداست که طعم خوبی دارد. شانس می‌آورم و آخرین ساندویچ را از او

می‌خرم. ساندویچ هایش تمام شده است و کنارم

می‌نشیند. به او می‌گویم: «دست شما درد نکنه. خیلی

خوشمزه‌س. چرا غذایی نمی‌زنید؟»

می‌خندد و می‌گوید: «نوش جون عزیزم. غذایی سرمایه می‌خواد. جا و مکان می‌خواد.»

از درآمدتون داخل مترو راضی هستین؟

- ای... خداروشکر. بد نیست. خیلی‌ها که مشتری هستن زنگ می‌زنن و اسشون مایه فلافل میارم و می‌خرن. بیشتر دخترای خوابگاهی. اینجوری می‌چرخه دیگه مادر.

تو خونه سخت نیس آماده کردن این همه ساندویچ؟ نمی‌ترسی بیاری و نخرن و رو دستت بمونه خراب بشه؟

- اولاش خیلی خراب می‌شد. مثل الان مشتری ثابت نداشتم. خیلی ضرر کردم تا این شد. والا سخت که هست. تو خونه باید همه چیزو آماده کنم. بنده خدا پسرم خیلی کمک می‌کنه. هم میره دانشگاه هم میاد کمک من.

شوهرتون چطور؟

- شوهرم کارگره. توی کوره آجرپزی. شبا خیلی دیر میاد خونه.

خیلی وقتاً نمی‌بینیم همو. پارسال گازوئیل

کوره‌کش کرده بود و دیوار را که شکافتن، آتش زده بود بیرون. دستش سر کوره سوخت.

خانه‌نشین شد.

صورت زن رنگ غم می‌گیرد. بیشتر از این پرسیدن، آزارش می‌دهد. باز هم بابت غذا تشکر می‌کنم و در ایستگاهی که مقصدم نیست پیاده می‌شوم.

